

چرخ بی آیین

درباره‌ی ابوالقاسم عارف قزوینی

فرهود صفرزاده

www.ketab.ir



نشر
فناجان

تهران
۱۳۹۴

صغرزاده، فرهود، ۱۳۴۸ -
چرخ بی آیین: درباره‌ی ابوالقاسم عارف قزوینی / فرهود صغرزاده.
تهران: نشر فتنجان، ۱۳۹۴.
۲۲۱ ص.؛ ۱۳/۵ × ۲۰/۵ س.م.
هنر. موسیقی ایرانی. شعر فارسی؛ ۱.
مجموعه‌ی زمرد؛ ۱.
۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۲-۰-۹
فیبا.
کتاب‌نامه.
نمایه.
عارف قزوینی، ابوالقاسم، ۱۲۵۷-۱۳۱۲.
شعر فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد.
شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشت‌نامه.
۱۳۹۴ چ ۷ص/ ۷۷۶۴ PIR
۸۶۱/۶
۴۰۸۹۴۵۹

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
شماره فهرست
یادداشت
یادداشت
موضوع
موضوع
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

فرهود صفرزاده	نویسنده
محمد افتخاری	ویراستار
فرامرز همایونی	نمایه‌ساز
حسن کریم‌زاده	طراح جلد
انوشه صادقی‌آزاد	ناظر چاپ
اول، زمستان ۱۳۹۴	نوبت چاپ
شادرینگ	چاپ و صحافی
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۲-۰-۹	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فتنجان است و هرگونه
استفاده از عناصر تصویری و محتوایی آن، کلاً و جزئاً، به هر
ریانی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.



تهران، صندوق پستی ۵۳۴۴-۱۴۱۵۵ تلفن ۰۹۱۹۸۰۰۱۰۰۵
fenjanbooks@gmail.com

پیش‌گفتار یازده

سرگذشت و سرنوشت

۱	سال‌های ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۳
۳	سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۲
۵	سال‌های ۱۲۷۳ تا ۱۲۷۶
۷	سال ۱۲۷۷
۸	سال ۱۲۷۸
۱۱	سال ۱۲۷۹
۱۵	سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۲
۱۸	سال‌های ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴
۲۲	سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷
۲۳	سال ۱۲۸۸
۲۹	سال ۱۲۸۹
۳۰	سال ۱۲۹۰
۳۶	سال ۱۲۹۱
۴۰	سال ۱۲۹۲

۴۲	سال ۱۲۹۳
۴۷	سال ۱۲۹۴
۴۹	سال ۱۲۹۵
۵۲	سال ۱۲۹۶
۵۵	سال ۱۲۹۷
۵۷	سال ۱۲۹۸
۶۳	سال ۱۲۹۹
۶۵	سال ۱۳۰۰
۷۷	سال ۱۳۰۱
۸۶	سال ۱۳۰۲
۹۸	سال ۱۳۰۳
۱۰۶	سال ۱۳۰۴
۱۱۷	سال ۱۳۰۵
۱۲۶	سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷
۱۳۳	سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹
۱۴۰	سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱
۱۴۹	سال ۱۳۱۲

۱۵۷ فرازها و فرودها

۱۷۵ گاه‌نامه

۱۸۵ کتاب‌نامه

۱۹۳ نام‌نامه

پیش‌گفتار

چه کج رفتاری ای چرخ
چه بدکرداری ای چرخ
سرکین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری ای چرخ

تصویر و نقش زندگی مردن سایه‌روشن‌هایی دارد که آن را تبدیل به نقشی زیبا می‌کند. تابلو و نقش زنای عارف، تصویری است سیاه با نوارهای سفید. زندگی او، جریان متناوبی بود بین بیداری، ناامیدی، شیفتگی و نفرت، و روشنی و تیرگی که او را فرسود و از پای می‌کشند روح و جان او از ناسازگاری‌ها و تعارض‌ها در خود شکست، و تن و کالبد او باین شکست را نداشت. زندگی عارف آمیزه‌ای بود از هنرمندی، عاشق‌بستگی، سیاست‌ورزی و ناکامی.

عارف در متن و بطن اتفاقات و قضایا بود و او توان شناخت و سنجش آن‌ها را نداشت. ما اکنون می‌توانیم دورنمای هم‌جایان‌ها را ببینیم و درباره‌ی اندیشه و عمل او قضاوت کنیم، پس قضاوت‌مان نمی‌تواند بی‌لطمه و خردمندتر و عاقل‌تر بودن‌مان باشد. تجربه‌ی ما از وقایع سیاسی و اجتماعی نه از روزه روی می‌دهند و در متن آن‌ها هستیم نشان می‌دهد که شناخت و تحلیل اتفاقات سیاسی و حتی اجتماعی و اقتصادی، و پیش‌بینی آن‌ها تا چه حد سخت است و چقدر پس انصاف نیست با دیدی که امروز به چشم‌انداز و قضایای آن روزگار داریم عارف را سرزنش و شماتت کنیم.

روح‌الله خالقی نگاه واقع‌بینانه و منصفانه‌ای به عارف دارد: «عارف اولین تصنیف‌سازی است که مضامین اجتماعی و افکار سیاسی و انتقاد از اوضاع زمان

خود را در لباس شعر و آهنگ مجسم کرده و موسیقی را وسیله‌ی نشر و تبلیغ عقاید انقلابی و افکار آزادی‌خواهی خود نموده است. او در این مقام، صاحب سلیقه و ابتکار مخصوص است. [...] یکی از خواص آهنگ‌های عارف، غم و اندوه است که سراسر تصنیف‌های او را فرا گرفته و به‌خوبی نشان می‌دهد که این نغمات، آثار یک دل افسرده و روح پژمرده و فکر بدبین ناراضی است و این افکار را وضع روزگار در او ایجاد کرده بود» (۱۳۹۰: ۲۷۲، ۲۷۴).

غلامرضا رشید یاسمی هم مرور و ارزیابی دقیقی از زندگی عارف دارد: «هنر عارف در ساختن تصنیف بود که علاوه بر محسنات موسیقی، از نظر بیان وقایع، نشان و تهییج حس وطن‌پرستی در دل‌ها بسیار مؤثر می‌افتد. از این سبب، با وجود تندخویی و غمناکی و گوشه‌گیری، اهل ذوق را به دیدار او اشتیاقی تام بود و به امید اینکه بر سر حال آید و تصنیفی بسراید، تلخی محضرش را چون شکر می‌پاشید. گاه اتفاق می‌افتاد که شبی تا بامداد با او بودند و جز عبارت‌ای داد و بیداد از او شنیده نمی‌شد. وقتی پیش می‌آمد که مجلس را از شور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان به وجد و طرب می‌افکند. در سال‌های آخرین عمر، غم و اندوه او شدت گرفته و در بیدان انزوا گزید» (ص ۶۹).

عارف مانند هر هنرمند دیگری به زندگی هم نگاه آرمانی داشت. به قول سعید نفیسی، «زندگی او یک رر بی‌رنداشت» (ص ۲۳۶). ولی «زندگی عارف، خود یک پدیده‌ی ملی است» («پیانلو ۳۸۴: ۵۱»). پس شناخت زندگی عارف می‌تواند شناخت یک پدیده‌ی ملی باشد.

متونی که تا حال درباره‌ی زندگی عارف نوشته شده‌اند متناقض هستند و دلیل تفاوت و تناقض آن‌ها، کمبود منابع نوشتاری درباره‌ی تاریخ موسیقی ایران و نیز منش عارف در خاطره‌نویسی غیردقیق و پراکنده است. عارف خاطراتش را آگاهانه نوشت: «خیلی میل داشتم شرح زندگانی خودم را [بنویسم... تا] جلوگیری از زیان و قلم‌مشتی مردمان بی‌وجدان که از مرده‌ی انسان هم دست‌بردار نیستند کرده باشم» (۱۳۸۸: ۶۱). «من قصد تاریخ‌نویسی ندارم. از وقتی که قلم به دست گرفته‌ام قصدم فقط و فقط نوشتن شرح حال خودم بوده است که وضع زندگانی بی‌ترتیب و شرح خانه‌به‌دوشی و مسافرت‌های دوره‌ی آزادی‌خواهی خود را به جهت آیندگان به یادگار گذارم تا بدانند تنها کسی که در

این دوره‌ی غارتگری به پریشان‌روزگاری عمر به باد داده است یک نفر بوده است و بس» (همان: ۲۲۴). «زندگانی به این زحمت و سختی را تنها برای این می‌خواهم که شاید بتوانم هزاریک رنجی که از این زندگانی سراسر زحمت و مرارت [...] کشیده‌ام را روی کاغذ آرم» (همان: ۲۵۴). «امیدواری، مرا وادار به این کرده است که با گرفتاری در چنگ پریشان‌خیالی و تیره‌روزگاری، یک قسمت افکار پریشان خود را به قلم آورده و خود را بازی دهم» (همان: ۲۹۶). «شاید [توانم] دردهای درونی خود را روی کاغذ آورده، به یادگار یک عمر خون دل خوردن به حال ملت و مملکت برای آیندگان» بگذارم و بگذرم (همان: ۳۵۰) و «برای اثبات عیب چشم کور بدبین خود، لازم دانسته آنچه را که دیده‌ام برای کسانی که ندیده‌اند بنویسم» (همان: ۳۶۳).

عارف از روی این نسی‌اش هم مطلع بود: «از پریشان‌نویسی من تعجب نکنید. [...] وقتی که یک مجسمه‌ی بدبختی و پریشان‌روزگاری قلم به دست بگیرد، جز پریشان‌نویسی باری ندارد» (۱۳۵۶: ۴۴۳). «شروع به نوشتن کردم. بعد از نوشتن چند صفحه دیدم بالم به‌قدری پراکنده و پریشان است که از برای شرح دادن پریشانی‌های روی دست من هم جمع نمی‌شود. [...] می‌گفتم این چه خیالی است. می‌خواهم هر کس باند روزگار با توجه معامله کرده است» (۱۳۸۸: ۶۱). «امان که عنان قلم از دستم جدا شد از روی بی‌اختیاری، من نمی‌دانم چه نوشتم» (همان: ۶۷). «حقیقتاً بنای افسوس است که تاریخ هیچ‌یک از وقایع گذشته را در خاطر ندارم و هیچ‌کدام از مسائرت‌ای اجباری و اختیاری خودم را در ایران نمی‌توانم تعیین کنم در چه تاریخی رفته است» (همان: ۹۵). «روح عصبانی [و] فکر عاصی، قلم را به هر یاغیگری وامی‌دارند» (همان: ۱۳۳). «چه کنم، هرچه بکنم، عنان سرکش قلم را در دست نگا دارم. باد به دماغ خیالات واهی افتاده، هوا برمی‌دارد» (همان: ۱۳۵). «چه کار بر سر کنم؟ مصیبت‌نویس شده‌ام، من تقصیر ندارم. از روح مصیبت‌کشیده و فکر نامیدیده غیر از این، چه توقع می‌شود داشت؟» (همان: ۱۳۶). «پریشان‌نویسی نه‌چیزی پریشان‌خیالی است» (همان: ۱۶۰). «من همان‌طوری که در زندگانی خود بدبخت بوده و هستم، وقتی قلم به دست می‌گیرم بدبخت‌تر و بیچاره‌تر می‌شوم، چون نمی‌توانم از عهده‌ی آن چیزهایی که نوشتنی است برآیم» (همان: ۲۰۷). «هنوز

در پریشان‌نویسی نظیری از برای خود نمی‌بینم. فکرِ پراکنده است که قلم را هم لوس می‌کند. من تقصیر ندارم، برای این که مثل من مثل کسی است که در انبهار خیلی بزرگی همه قسم اسباب زیادی بی‌ترتیب ریخته و پاشیده باشد و هر وقت احتیاج به اسبابی پیدا کند، آن قدر باید جست‌وجو کند تا چندگاهی هم او را پیدا نکرده، برگردد» (همان: ۲۲۴). «باز قلم خودسر من، مرا از مقصود دور انداخت. چه کنم، این هم یک رویه و سبکی است» (همان: ۲۷۱). «همین یک صفحه کاغذی که بنویسم، ناراحتی خیال [و] خسته بودن دماغ مجال ندهد که ببینم چه می‌نویسم یا چه باید بنویسم» (همان: ۳۵۱). «مزاج ناخوش و روح عصبانی من نمی‌گذارند ببینم چه می‌نویسم» (۱۳۹۱: ۴۶) و «پریشان‌نویسی که نماینده‌ی افکار درهم‌وبرهم و خاطر مشوش من است تمامی ندارد» (همان: ۵۵).

عارف در توضیحی روشن‌گر درباره‌ی طرز نگارش و نشر خاطره‌نویسی‌اش دارد: «همان‌طور که سبک و سلیقه و رویه دارد که مخصوص به خود اوست و تغییر داد در آن سبک است. [...] نوشتن هم باید طوری باشد که اگر صد سال بعد قسمت تحریر آن نویسنده به دست مردان حساس باهوش افتد، بی‌به چگونگی حالات و اخلاق صاحب نام بدن معطلی برده، بدانند دارای چه روحی بوده است. پس هر کسی که نثر این‌گونه را می‌نویسد، خود را مفتضح کرده. [...] آن‌هایی که بعد از ما قدم به عالم هستی گذاشتند، این آب‌و‌خاک زندگانی می‌کنند، از ما به مراتب باهوش‌تر و چیزفهم‌ترند» (۱۳۸۸: ۵۵، ۱۰۶).

عارف دغدغه و نگرانی مهمی در زندگی داشت: «من اگر موفق به نوشتن تاریخ زندگانی دوره‌ی آزادی‌خواهی خود می‌شدم، این زندگانی سراسر زحمت دل‌تنگی نداشتن و با کمال آسودگی بدروود می‌گفتم. [...] چیزی که بعد از مرگ هم روح مرا دچار فشار و شکنجه خواهد کرد این است که می‌ترسم طبیعت بعد از من نیز دست از کینه‌ورزی برنداشته، راجع به احوال زحمات و خدمات من برای اشتباه‌کاری قلم به دست دشمن دهد» (هرمز: ۱۹۲، ۱۰۶). از دیگر نگرانی‌های عارف این بود که او هرچا معذور رفقای داشت که دوستانی مخلص و بی‌ریا بودند. با وجود تندخویی‌اش، صمیمانه به آن‌ها مهر می‌ورزید و همواره در اندیشه‌ی جبران محبت و نیکی‌شان بود. نوشته است که «اگر من مقروض محبت‌های ایشانم و نمی‌توانم تلافی کنم روزگار مرا خجل و شرم‌منده

می‌خواهد ولی دوستان من یا فرزندان این آب‌و‌خاک من، در زندگی و بعد از مرگ من، عذرخواه من خواهند بود» (همان: ۹۰).

دادگران عالم تصدیق خواهند کرد که مردم و روزگار، خجل و شرمندگی عارف شدند: «جامعه درباره‌ی وی بسیار تقصیر کرد. نام عارف همیشه در ایران خواهد ماند و همیشه مردم روزگار از قدرناشناسی درباره‌ی وی شرمندگی خواهد بود» (نقیسی: ۲۴۵).

شاید خواننده‌ی کتاب پس از مطالعه‌ی آن با من همدل و همفکر شود که عارف پس از مرگ هم نیاسود و مهجور ماند: «زین صراحت که تو داری به رو کینه و مهر / عجیبی نیست پس از مرگ هم از دربه‌دری» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۴: ۱۸). و حتا در رسیدن به آرزویی که برای محل دفنش بعد از مرگ در سر داشت ناکام ماند.

امیدوارم این کتاب، بازتابی از اثرات و ثمرات زندگی عارف و نیز ادای دینی به یاران راستین او باشد. که یگر نیستند. تلاش کرده‌ام هنگام نگارش، سختی کار با نثر عارف را به بیان نرم و شیرین‌ترین بهره را از نوشته‌هایش ببرم تا دریابیم روزگار با او چه کرد و این روزگار را.

این کامیابی برای هر نویسنده‌ای روی نمی‌دهد که با ناشری دقیق و خوش‌فکر، و ویراستاری فرهیخته و دلسوز همکاری داشته باشد، ولی بخت در این راه با من یار بود.